



نقد فرهنگی ادبیات تطبیقی از دیدگاه عزالدین مناصره

تورج زینی‌وند^{۱*}، روزین نادری^۲

۱. دانشیار زبان و ادبیات عرب، دانشگاه رازی

۲. دکترای تخصصی زبان و ادبیات عرب، دانشگاه رازی

دریافت: ۱۳۹۷/۷/۲۶

پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۲۴

چکیده

عزالدین مناصره (۱۹۴۶م - اکنون) شاعر و ناقد فلسطینی تبار و از پژوهشگران برجسته ادبیات تطبیقی است که موضع‌گیری‌ای متفاوت در برابر ادبیات تطبیقی و ماهیت فرهنگی آن دارد. وی با نگاهی نقادانه به بررسی امپریالیسم فرهنگی غرب در جریان جهانی شدن ادبیات، به‌طور عام، و پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، به‌طور خاص، پرداخته است. رویکرد فرهنگی - سیاسی، با اتکای به گفتمان ساختارشکنانه ژاک دریدا چارچوبی است که ناقد از آن سود جسته و به یاری آن، ضمن بررسی مکاتب نقد ادبی، آرای نظریه‌پردازان و پژوهشگران عرصه ادبیات تطبیقی و زوایای پنهان و هدفمند آن را مطالعه کرده است. مناصره با وام‌گیری دیدگاه دریدا درباره «دیگری‌سازی»، به دگرگونه فهمیدن و اندیشیدن در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، نحوه بازنمایی غرب از شرق، برتربینی سلطه‌گر بر سلطه‌پذیر و واسازی این نوع نگرش و سپس ردیابی تداوم آن در مطالعات تطبیقی پرداخته است. در پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی، دیدگاه‌های عزالدین مناصره در نقد فرهنگی تطبیقی معرفی و تحلیل شده است.

واژه‌های کلیدی: نقد فرهنگی، ادبیات تطبیقی، امپریالیسم فرهنگی، عزالدین مناصره، گفتمان ساختارشکنانه.

۱. مقدمه

عزالدین مناصره^۱ (۱۹۴۶-اکنون)، شاعر و ناقد فلسطینی‌تبار، از پژوهشگران برجسته ادبیات تطبیقی و از منتقدان فرهنگی-سیاسی در حوزه ادبی است. وی با نگاهی نقادانه به بررسی امپریالیسم غرب در جریان جهانی شدن ادبیات، به‌طور عام، و پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، به‌طور خاص، پرداخته است: «ایدئولوژی^۲ در همه عرصه‌های زندگی ساری و جاری است و حال چگونه یک متن می‌تواند از آن دور باشد؟» (مناصره، ۲۰۰۵: ۲۱). مناصره مطالعات مکتب فرانسوی و آمریکایی ادبیات تطبیقی را بخشی از صورت‌بندی‌ای فرافرهنگی می‌خواند که رابطه‌ای متقابل با امپریالیسم دارد. از مرکزیت اروپایی-آمریکایی می‌گوید و از این عبارت در بحث درباره استشرق، مکاتب نقدی، ادبیات تطبیقی، و پژوهش‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی ادبیات بهره می‌برد. او بازنمایی تصنعی و تفاوت‌گذارانه فرادستی و فرودستی غرب از شرق را که در تصویرسازی‌های هنری معاصر نمود یافته، به چالش کشیده و با درنظر گرفتن رابطه دیالکتیک ایدئولوژی و ادبیات و با رویکرد نقادانه گفتمان با محوریت ساختارشکنی ژاک دریدا^۳ به بررسی اهداف امپریالیستی پژوهش‌های تطبیقی از رهگذر تجزیه و تحلیل زیرساخت‌های فرهنگی-سیاسی پرداخته است. نکته مهم آن است که مناصره ادبیات تطبیقی را به معنای واقعی در پرتو مطالعات فرهنگی واکاوی کرده است. بررسی ادبیات، به مثابه جریانی روبنایی در سایه مطالعات جامعه‌شناسی، نظریه‌های ادبی، نظریه‌های فرهنگ‌شناسی و غیر از آن، ویژگی بارز اندیشه و شیوه تحلیلی این روشنفکر و ناقد است. پژوهش نظری حاضر بر آن است تا دیدگاه‌های مناصره را در حوزه ادبیات تطبیقی در پرتو مطالعات پسااستعماری تحلیل کند. آثار مناصره در این حوزه ادبی-نقدی از این قرار است: *تبادل فرهنگی و نقد تطبیقی*^۴ (۱۹۸۸)، *نقد فرهنگی تطبیقی؛ از منظرگاه گفتمان ساختارشکنانه*^۵ (۲۰۰۵)، *هویت‌ها و اختلاف‌های زبانی؛ خوانش‌هایی پیرامون نقد فرهنگی تطبیقی*^۶ و *مسئله زبان آمازیگی در الجزایر و مغرب؛ مشکل اختلاف زبانی*^۷؛ نیز دو مقاله وی با عنوان «تعریف ادبیات تطبیقی؛ مشکل مرزها»^۸ (۱۹۸۴) و «ادوارد سعید و نقد فرهنگی تطبیقی؛ خوانش تقابل‌های دوگانه»^۹ (۲۰۰۴).



۱-۱. پیشینه پژوهش

در حوزه نقد فرهنگی در جهان عرب ادوارد سعید در صدر قرار دارد. سعید در کتاب فرهنگ و امپریالیسم^{۱۰} (۱۹۹۷) و در نقد خود از شرق‌شناسی^{۱۱} با بیان این نکته که متن و به‌خصوص رمان فرزند زمان خویش است و تجارب نویسنده را ترجمه می‌کند، به کاوش در ارتباط میان تجربه استعمارگری گسترده اروپا در سرزمین‌های دور و نزدیک و آثار ادبی و هنری نویسندگان اروپایی و امریکایی می‌پردازد. او شیوه خاصی را که این نویسندگان در بازنمود کردن واقعیات دیگر سرزمین‌ها و دیگر مردمان در پیش می‌گرفتند، ابزار فرهنگی ایجاد، تثبیت و مشروع‌سازی سلطه امپریالیستی می‌داند (سعید، ۱۳۸۲: ۱۰). گفتمان نقدی ادوارد سعید تأکید می‌کند:

متن همیشه دربردارنده ایدئولوژی‌هایی است که با ظاهر متن و ویژگی‌های زیبایی‌شناسی آن در تضاد است. متون جامد و بی‌روح نیستند که تنها ابزار انتقال معنا باشند؛ بلکه باید به متون به‌عنوان یک موجود منفعل نگاه کنیم و آن را یک محصول فرهنگی بدانیم (۲۰۰۴: ۱/ ۲۴-۲۵).

ادوارد سعید ضمن برشمردن نمونه‌های فروان، به تفصیل سهم فرهنگ و متون ادبی و آثار هنری کلاسیک اروپایی را در تقویت و تجهیز ماشین استعمار بازنمایی می‌کند و معتقد است روایتگری یک‌سویه، ایدئولوژیکی و نژادپرستانه نهفته در این آثار، از فرهنگ و مردم سرزمین‌های دیگر امکان بقای سلطه امپراتوری غرب را فراهم کرده است. از دیدگاه وی، ادبیات تطبیقی با مباحث مربوط به امپریالیسم فرهنگی اروپا در پیوند است و غرب برای گسترش سلطه فرهنگی خود بر ملت‌های جهان سوم از این دانش سوء استفاده می‌کند. غذایی در کتاب نقد فرهنگی؛ خوانشی در زیرساخت‌های فرهنگ عربی^{۱۲} (۲۰۰۵) به بررسی معایب زیرساختی شخصیت شعری عرب پرداخته است. حفناوی بعلی، ناقد و نمایش‌نامه‌نویس الجزایری، نیز در درآمدی بر نظریه نقد فرهنگی تطبیقی^{۱۳} (۲۰۰۷) ارتباط بین نقد فرهنگی و نظریه‌های ادبی و معرفتی (نظریه پسااستعماری، فمینیسم و انسان‌شناسی رمزی) را بررسی کرده است. حسام‌الخطیب در چشم‌اندازهای ادبیات تطبیقی؛ در دنیای عرب و عرصه جهانی^{۱۴} (۱۹۹۹) معتقد است تطبیق‌گران اروپایی گرایش‌های استعماری دارند، غالباً می‌کوشند تأثیر ادبیات خود را بر ملت‌های غیراروپایی بررسی کنند و ادبیات‌های جهان را نشئت‌گرفته از ادبیات اروپایی

می‌دانند. زینی‌وند در دو مقاله «آن سوی ماهیت ادبیات تطبیقی از دیدگاه ناقدان عرب» (۱۳۹۲) و «معرفی و تحلیل دیدگاه‌های نقدی ادوارد سعید بر چالش‌های بنیادین ادبیات تطبیقی» (۱۳۹۴) به بررسی دیدگاه ناقدانی پرداخته است که به‌باور آن‌ها، ادبیات تطبیقی با مباحث مربوط به امپریالیسم فرهنگی اروپا و اهداف سیاسی غرب در پیوند است. درباره نقد و بررسی دیدگاه‌های مناصره نیز فریال غزول، ناقد و استاد گروه زبان و ادبیات انگلیسی و ادبیات تطبیقی دانشگاه امریکایی قاهره، در کتاب *فلسطینیان و ادبیات تطبیقی؛ روحی الخالدی، ادوارد سعید، عزالدین المناصره وحسام الخطیب*^{۱۵} به ادوارد سعید و عزالدین مناصره و آرای متفاوت این دو در حوزه پژوهش‌های ادبی و هنری، به‌ویژه ادبیات تطبیقی و نقد فرهنگی تطبیقی اشاره می‌کند. رساله دکتری روژین نادری تحت عنوان *اصول و مبانی نقد فرهنگی از دیدگاه عزالدین المناصره* (۱۳۹۷) پژوهش مستقلی است که به زبان فارسی در زمینه بررسی و نقد دیدگاه‌های عزالدین مناصره در حوزه نقد فرهنگی صورت گرفته و مقاله حاضر نیز مستخرج از یافته‌های این رساله است؛ در این رساله، دستاوردهای مناصره در حوزه نقد فرهنگی، روش برگزیده وی در تحلیل آن، یعنی نقد ساختارشکانه^{۱۶}، همپوشانی این حوزه ادبی با ادبیات تطبیقی، مکاتب نقد ادبی و نظریه‌های جامعه‌شناسی معاصر همچون فمینیسم^{۱۷} و مارکسیسم^{۱۸} و... بررسی شده است.

۲. بحث

مناصره با نگارش کتاب *تبادل فرهنگی و نقد تطبیقی و نقد فرهنگی تطبیقی؛ از منظرگاه گفتمان ساختارشکنانه* بر غنای ادبیات تطبیقی در جهان عرب افزود. او در این دو کتاب، بیشتر به بحث‌های نظری با رویکردی ضدامپریالیستی می‌پردازد. مناصره با اعتقاد به «نقد فرهنگی تطبیقی» به‌جای اصطلاح «ادبیات تطبیقی»، موضوع «مناقفه» را مطرح می‌کند و می‌گوید: «امروزه، بیشتر به بحث ادبیات تطبیقی از زاویه جهانی شدن ادب و فرهنگ، به مفهوم امپریالیستی آن می‌پردازند و از بحث مناقفه و تبادل فرهنگ به‌عنوان مباحث مقدماتی ادبیات تطبیقی می‌گیرند» (مناصره، ۱۹۸۸: ۵۷). «مناقفه» از نظر او تغییر فرهنگی است که در نتیجه وقوع نوعی از ارتباط فرهنگ‌ها حاصل می‌شود. تبادل فرهنگی ممکن است با قوت مورد قبول واقع شود و معنای اتصال و ارتباط و انفتاح و تبادل مثبت فرهنگی را دربرداشته باشد؛ اما



مشکل امروز را در احساس لذتی می‌داند که در تقلید وجود دارد: «مشکل تنها، تبعیت [از فرهنگ و پژوهش‌های کورکورانه نخبگان عرب‌زبان از غرب] به‌عنوان یک واقعیت عینی نیست؛ بلکه آنچه دردآور است، احساس لذت و خشنودی آن‌ها [فرهیختگان] از تقلید، دفاع از این الگوبرداری و تبرئه نمودن آن [از آماج انتقادات از سوی مخالفان] است» (منصره، ۲۰۰۵: ۴۴). منصره با استفاده از وضع ارتباط فرهنگی جهان عرب با غرب و با تکیه بر سخنان ادوارد سعید دربارهٔ استشراق و به نقل از طیب صالح، قصه‌نویس معروف سودانی می‌نویسد: «ما باید در را به روی فرهنگ‌های دیگر همچون چینی، ژاپنی و روسی بگشاییم و از اسارت اروپا آزاد شویم» (منصره، ۱۹۸۸: ۷۹). با توجه به رابطه‌ای که منصره میان ایدئولوژی و ادبیات و هنر قائل است و به تأثیرگذاری انکارناپذیر و چشمگیر زیرساخت‌های جامعه بر پیدایش آثار ادبی و هنری اعتقاد دارد، وی را باید جزو پژوهشگران مکتب اروپای شرقی «سلافیه» دانست. مکتبی که دربرابر مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی در دههٔ شصت قرن بیستم و در میان نظریه‌پردازان کشورهای بلوک شرق (کشورهای سوسیالیستی) مطرح گردید. پژوهشگران این مکتب بر این باورند که ادبیات، بازتاب مسائل اجتماعی است. به سخن دیگر، واقعیت‌های اجتماعی، ادبیات و انواع جریان‌های ادبی را می‌سازد؛ از این رو،

جوامعی که اوضاع اجتماعی-سیاسی مشابهی داشته باشند، در انواع ادبی و هنری این جوامع نیز می‌توان شباهت‌های فراوانی یافت. در نگاه پژوهشگران این مکتب، جامعه از یک زیرساخت و یک روساخت تشکیل شده است؛ واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی زیرساخت جامعه و ادبیات و هنر روساخت آن هستند. در این رویکرد، ادبیات و جامعه پیوند ناگسستنی دارند و به همین دلیل اگر شرایط اجتماعی در چند کشور همانند باشد، این شباهت اجتماعی سبب پیدایش انواع مشترک می‌شود که مقایسهٔ برآیند این شباهت‌ها، در وادی ادبیات تطبیقی می‌گنجد (جمال‌الدین، ۱۳۸۹: ۲۲).

منصره با چنین رویکرد سیاسی-ادبی دست به قلم برده و در پی گسترش مطالعات پسااستعماری^{۱۹} خود، از نقد فرهنگی بهره جسته است. از این رو مبنای کار منصره «تقابل‌های دوگانه»^{۲۰} ای است که پسااستعمارگرایان^{۲۱} همچون میشل فوکو^{۲۲}، رولان بارت^{۲۳} و ژاک دریدا در نقد ادبی بدان توجه داشته‌اند. پیش‌تر بیان کردیم که ادبیات تطبیقی در دیدگاه

مناصره جریان‌ی رونیایی حاصل جریانی غرب‌محور (اروپا-امریکامحور) است. وی مکاتب مشهور ادبیات تطبیقی، یعنی مکتب فرانسوی و مکتب امریکایی را ابزارهایی می‌خواند که غربیان برای حفظ جایگاه امپراتوری خود و گسترش نظام سلطه بر شرق به‌کار بسته‌اند. از دیدگاه مناصره، «کشورهای در حال توسعه همواره از نظر تکنولوژی عقب‌مانده هستند؛ لذا از حیث ادبی هم عقب‌مانده هستند و طبقه‌ای که نیروی مادی مسلط در جهان است، در عین حال نیروی فکری مسلط نیز هست» (مناصره، ۲۰۰۵: ۶۸) و پژوهشگران غربی در خلال پژوهش‌های ادبی خود، چنین باوری را ترویج داده و با تلاش برای نهادینه کردن این اندیشه در اذهان ملت مشرق‌زمین، پدیده «بازنمایی» و «بازنمایی‌پذیری» را به‌وجود آورده‌اند.

مناصره معتقد است: «تقابل‌های دوگانه (بازنمایی/بازنمایی‌پذیری، 'سلطه‌گر'/'سلطه‌پذیر'، 'ابر قدرت‌ها'/'جهان‌سومی‌ها') شکلی از بسط سلطه و هژمونی توسط غرب است که متن آن را تحقق می‌بخشد و موجب تزلزل حقیقت (برابری و یگانگی فرهنگی) هم می‌شود» (نادری، ۱۳۹۷: ۲۴۹). وی در این رویکرد، به انگاره‌های «زیربنا» و «روینا» تکیه داشته و زیربنا را همان نظام اقتصادی و سیاسی می‌داند که روینا-فعالیت‌های فرهنگی مانند فلسفه، هنر و ادبیات- بر آن قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که «غربیان و غرب‌گرایان به قصد اسطوره‌سازی^{۲۳} سعی در القای مفاهیم ایدئولوژیک طبقات حاکم را دارند و نوعی 'حصر نهادی' را که در خدمت منافع سیاسی و اقتصادی مسلط اروپا-امریکا قرار گرفته، در آثار ادبی و هنری به‌وجود آورده‌اند» (همان‌جا). مناصره با تکیه بر کتاب مباحث فکری^{۲۴} تألیف محمود امین‌العالم می‌افزاید:

بازنمایی‌پذیری، اتهام نیست؛ بلکه یک امر عینی است که در سایه کشورهای توسعه‌یافته شکل گرفته است و ابزار آن‌ها در پیش‌برد اهداف خود در گذر زمان تغییر یافته است. [...] این پدیده به رکود ملی کشورهای سلطه‌پذیر، ازدست دادن خودکفایی و وابستگی به دیگری [غرب] منجر می‌گردد. [...] پیشرفت با وابستگی و در سایه تابع بودن [از غرب] حاصل نمی‌گردد، مگر با استقلال و خودکفایی و قطع رابطه با دولت‌های سرمایه‌دار جهانی (همان، ۳۸).

پژوهشگر با اتکای به نگرش «ساختارشکنی» دریدا درصدد برانداختن ادعای سلطه‌گری و یگانگی غرب در جهان برآمده است. بدین منظور، ابتدا به معرفی مختصر آرای دریدا در حوزه



فلسفی - نقدی پرداخته و سپس آرای مناصره را درباره نقد فرهنگی ادبیات تطبیقی در پرتو نگرش دریدایی تحلیل و بررسی کرده است.

۲- ۱. نگرش «واسازی» ژاک دریدا

ژاک دریدا در سال ۱۹۳۰م در الجزایر متولد شد. او میان اقلیت فرانسویان استعمارگر رشد یافت؛ اما هرگز ذره‌ای با آنان همدل نشد؛ برعکس «با مشاهده تقابل دو فرهنگ تصویری از ناهمسازی در سرش پیدا شد که مفهوم برتری و پایگان ارزشی را انکار می‌کند و هنوز مشخصه اندیشه اوست» (احمدی، ۱۳۸۹: ۳۷۹). «دریدا از پس‌اساختارگرایانی است (به اعتبار اینکه به معنای نهایی معتقد نیست) که با توجه به یکی از اصول مهم ساخت‌گرایی (تقابل‌های دوگانه) به روشی خاص رسید که به آن ساختارشکنی می‌گویند» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۰۶). پایه و اساس تاریخ متافیزیک غرب بر تقابل‌های دوقطبی است و فیلسوفان همواره یکی از دو قطب را بر دیگری برتری داده‌اند؛ مثلاً روح را بر جسم، مرد را بر زن، خیر را بر شر و... (رک: احمدی، ۱۳۸۹: ۳۸۴). تلاش دریدا بر برانداختن دوگانه‌هایی همچون صدق-کذب است که به‌وسیله آن‌ها ادعای سلطه مطلق و حقیقی یکی از دو قطب نهاده می‌شود، بسط می‌یابد و امکان سلطه یک روایت را بر کنش فردی و اجتماعی فراهم می‌سازد (رک: ضیمران، ۱۳۷۹: ۱۲-۱۳). چنین برداشتی از تقابل‌های دوگانه باعث می‌شود «واسازی» از حوزه ادبی فراتر رفته، در گستره اجتماعی-سیاسی کاربرد یابد. اگر مسائل فرهنگی و تقابل شرق (جهان‌سوم) و غرب (ابرقدرت) را با رویکرد دریدا به متافیزیک غرب بررسی کنیم، در خواهیم یافت که قطب‌بندی‌های به‌ظاهر متقابل دراصل لازم و ملزوم هستند. چنان‌که دریدا در این‌باره می‌گوید: «وظیفه ساخت‌گشایی در این میان از بین بردن چنین رابطه‌هایی [تقابل‌های دوجزئی] است؛ به‌طوری که هر قطب آینه‌ای باشد برای دیگری. به عبارت دیگر هر سویه با وجود دیگری معنا می‌گیرد» (غفاری، ۱۳۸۸: ۲۲)؛ بدین معنا که شرق و غرب آینه‌ای برای معرفی واقعی یکدیگر خواهند شد. همچنان‌که از لحاظ روش‌شناسی و معرفت‌شناسی، هر شیء در قیاس با چیز دیگر شناخته می‌شود: «تُعرف الأشياء باضدادها». این‌گونه هریک از پدیده‌ها برای شناخته شدن مستلزم وجود دیگری هستند، نه نفی آن. در این صورت، واسازی تلاشی تلقی می‌شود برای برانداختن ادعای سلطه‌گری غرب که سعی می‌کند با ادعای حقیقت و یگانگی، خود را مشروع

و قدرت برتر سیاسی- فرهنگی نشان دهد و مشرق‌زمین را ملتی ضعیف بینگارد که به سبب قدرت سیاسی- اقتصادی ضعیف، فرهنگ و ادبیات ضعیفی هم دارند. مناصره با چنین نگرشی به جریان دوقطبی‌گری در سیر ادبیات، به‌ویژه ادبیات تطبیقی، پرداخته و معتقد است ادبیات تطبیقی غرب با خودبرتربینی فرهنگی همراه است و از طریق وسایل ارتباط جمعی سبب استثمار فرهنگی، قدرتمند دانستن فرهنگ غرب و خشوع جهان عرب در برابر آن شده است. او در کتاب نقد فرهنگی تطبیقی؛ از منظرگاه گفتمان ساختارشکنانه با نگرش دریدایی و واسازی اندیشه «برتربینی غرب» به خوانشی نو و متفاوت از هنر و ادبیات معاصر، به‌ویژه ادبیات تطبیقی، دست زده است که در ادامه به تحلیل دیدگاه او پرداخته‌ایم.

۲-۲. چالش‌های فراروی نظریه‌های ادبیات تطبیقی در پرتو گفتمان ساختارشکنانه

دریدایی

۲-۲-۱. مرکزیت اروپا- امریکایی

بخشی از نقدهای منتقدان ادبیات تطبیقی به خاستگاه آن بازمی‌گردد. از نظر منتقدان، «ادبیات اروپایی مرکز ادبیات تطبیقی است و این ادبیات اروپایی است که ادب جهان را به دست گرفته است» (الخطیب، ۱۹۹۹: ۲۴۹). مناصره ضمن آنکه به بازخوانی تأثیر تفکر و آرای پل وان تیگم،^{۲۵} ماریوس فرانسوا گویار^{۲۶} و رنه ولک^{۲۷} بر پژوهش‌های تطبیقی می‌پردازد، معتقد است این دانشوران، در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی گرایش‌های استعماری داشته و تنها به ادبیات کشورهای سرمایه‌داری^{۲۸} همچون اروپا و امریکا توجه دارند و ادبیات سایر ملل را نادیده می‌انگارند و غالباً می‌کوشند تا به بررسی تأثیر ادبیات خود بر دیگر ملت‌های شرقی و فродست بپردازند:

پژوهش‌های تطبیقی در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی محصور در سه امر است:
 ۱. ادبیات فرانسوی پایه مطالعات تطبیقی است. ۲. ادبیات پنج‌گانه اروپایی در مطالعات تطبیقی مرکزیت دارد. ۳. مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی ماحصل و ادامه‌دهنده اهداف مکتب فرانسوی است. مکتب فرانسوی آثاری را که به زبان فرانسوی نوشته شده‌اند، پایه و اساس مطالعات تطبیقی می‌داند و سایر ادبیات‌های



اروپایی که به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی و اسپانیایی نوشته شده‌اند، به سبب آنکه زبان کشورهای پیشرفته است، ادامه‌دهندهٔ دو مکتب فرانسوی و امریکایی ادبیات تطبیقی می‌خواند. [...] کشورهای عقب‌ماندهٔ صنعتی، ادبیات واپس‌گرا و ضعیفی دارند و کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی ادبیات ارزشمند و نمونه‌ای دارند. این‌گونه مرکزیت فرانسوی به مرکزیت اروپایی و سپس به مرکزیت امریکایی و در نهایت به مرکزیت اروپا- امریکایی می‌رسد (مناصره، ۲۰۰۵: ۶۷).

۲-۲-۲. ادبیات‌های استعمارگر

مناصره معتقد است هرچند دادوستدهای فرهنگی و ادبی از گذر اختلاف‌های فرهنگی جهت هم‌بستگی و غنای ادبیات جهانی امری مسلم است، جریان جهانی شدن بدون اشکال نیست. این تعاملات ساختگی است و در راستای اهداف و خواسته‌های ایدئولوژیک سلطه‌گران در حرکت است:

تعاملات و دادوستدهای فرهنگی و ادبی در جهان امروز، بر محور و مرکزیت ادبیات‌های آنگلو- فرانکوفونی و به‌عنوان یکی از ابزارهای جنگ سرد فرهنگی غرب در جریان است. سلطه‌گستران با «طبیعی» نشان دادن این مفهوم که افکار و ادبیات کشورهای مرکز، نیروی فکری مسلط هستند، در نتیجه فرهنگ و ادبیات کشورهای جهان‌سومی را در کنترل دارند و به مقوله‌ای غیرقابل تغییر به‌اندازهٔ خود طبیعت تبدیل نموده‌اند (همان، ۹۰).

ادبیات فرانکوفونی^{۲۹} و آنگلو فونی^{۳۰} ادبیات استعمارگران است (همان، ۶۹). مناصره معتقد است آثار فرانکوفونی نه در دوران استعمار، بلکه به‌طور مشخص از سال ۱۹۶۲، یعنی سالی که الجزایر به استقلال سیاسی رسید، ظهور یافتند؛ سالی که استعمار فرانسه از در خارج و استعمار فرهنگی به نرمی از پنجره وارد شد (همان، ۹۳). اما از دیدگاه نگارندگان، خطاست اینکه بگوییم فرانسه پس از انقلاب ۱۹۶۲م اهداف امپریالیستی خویش را برنامه‌ریزی کرد و به اجرا درآورد؛ زیرا پیوند زبان و ادبیات الجزایر به زندگان ادبی فرانسه در پرتو فرهنگی که رهاورد استعمار بود مشاهده‌شدنی، در بافت خاستگاه‌های فرانسوی‌اش فهمیدنی و با توجه پیگیر به نفوذ اندیشه‌ها و سبک‌های غربی دریافتنی است. استعمار نظامی فرانسه نیز از همان آغاز سیاست فرهنگی خویش

را اجرا کرد. اولین چیزی که فرانسویان پس از ورود به الجزایر کمر به آن بستند تغییر فرهنگ، زبان و خط عرب‌های الجزایر بود.

فرانسویان با اختلاف انداختن بین عناصر جامعه الجزایری، یعنی عرب‌ها و بربرها (ساکنان اصلی) تلاش کردند که بربرها را قانع کنند که اصالت آن‌ها اروپایی است و زبانی ویژه خود دارند که سزاوار نیست مورد بی‌اعتنایی قرار گیرند و همچنین تلاش کردند که مانع آموزش زبان عربی به بربرها شوند (ابن‌بادیس، ۱۳۶۸: ۴۹). پس از آرام شدن مبارزات مردمی، فرانسویان به بهانه اجرای رسالت خویش در اشاعه تمدن سیاست فرهنگی فعالی درپیش گرفتند و مقاصد استعماری‌شان رنگ فرهنگی به خود گرفت. آن‌ها درصدد تأسیس دانشگاهی برای فرانسویان مقیم در الجزایر برآمدند و سرانجام در سال ۱۹۰۹ این ایده عملی شد و دانشگاه الجزایر بنا گشت. اصول آموزشی این دانشگاه مطابق با قوانین دانشگاه‌های فرانسه بود و زبان‌های بیگانه که زبان عربی هم یکی از آن‌ها شمرده می‌شد، به زبان فرانسه در آنجا تدریس می‌شدند (حنون، ۲۰۰۴: ۱۱۴).

درواقع دانشگاه الجزایر از زیرمجموعه‌های دانشگاه‌های فرانسه محسوب می‌شد و ادبیات تطبیقی، همان‌گونه که یک واحد درسی در گروه ادبیات فرانسه پاریس بود، در دانشگاه الجزایر نیز تدریس می‌شد. پژوهش‌های نظری و کاربردی در خدمت دستگاه استعماری درآمد و «زبان نگارش آثار تطبیقی نیز فرانسوی بود» (جلالی، ۲۰۰۸: ۱۷). شمار محدودی از پژوهشگران به زبان عربی می‌نوشتند؛ چنان‌که محمدبن ابی‌شنب و فرزندش، سعدالدین ابی‌شنب، که از پیش‌گامان ادبیات تطبیقی در الجزایر بودند، تألیفات تطبیقی خویش را به زبان فرانسوی نوشتند (زینی‌وند و نادری، ۱۳۹۶: ۱۵۵).

مناصره پرسشی را مطرح می‌کند که جای تأمل دارد: آیا جریان سلطه‌گری فرهنگی صرفاً از طریق فراگیری علمی و روشمند زبان و ادبیات اروپایی حاصل شد یا ماحصل ایدئولوژی‌ای ازپیش برنامه‌ریزی‌شده است که فرانسه به جامعه تزریق کرد؟ (مناصره، ۲۰۰۵: ۹۳) پاسخ آن است که صنعت فرهنگ‌سازی صرفاً دستاورد آموزش زبان اروپایی نیست؛ بلکه رد پای ایدئولوژی سلطه فرهنگی در آن است. مناصره پراگماتیسم^{۳۱} و غرب‌گرایی^{۳۲} را پدیده‌هایی



قلمداد می‌کند که در میان ملت الجزایر نفوذ کرد و به سبک و گوهر زبان و ادبیات صبغه غربی داد تا به جریان اصلی سلطه فرهنگی اروپایی بپیوندد:

پراگماتیسم که به سبب اندیشه‌های دموکراسی فرانسه به الجزایر نفوذ کرده و بالیده بود و همچنین غرب‌زدگی و گرایش مردم به فرهنگ و تمدن کشورهای اروپایی [به‌ویژه فرانسه] همان ایدئولوژی دادوستد نوین غرب با رویکرد سلطه‌گری فرهنگی پس از استقلال (۱۹۶۲) است که موجب شد جامعه از شناخت فرهنگ و زبان فرانسوی فراتر رفته و سبک زندگانی فرانسوی را که خوش می‌آمد، برگزینند. پیروی نمودن از این شیوه نوین «فرانسه‌گونی»، «عشق به فرانسه»، «انگلیسی‌مآب شدن» و «عشق به امریکا» را به دنبال داشت (منصره، ۲۰۰۵: ۹۴).

برخی از مشکلات جریان پراگماتیک در بُعد سیاست خارجی است. کسب منفعت، بی‌توجهی به آرمان‌ها، بی‌اعتنایی به اخلاقیات و استفاده از روش‌های نادرست به منظور دستیابی به منافع و افزایش قدرت ملی از مهم‌ترین شاخص‌های سیاست خارجی عمل‌گراست. در سیاست خارجی عمل‌گرا نتیجه نهایی مهم‌تر از شیوه‌ای است که اتخاذ می‌شود (موسی‌آبادی و بهمن، ۱۳۹۲: ۱۱۳) و تهاجم نظامی فرانسه به الجزایر نمونه بارز آن است. به‌رغم هزینه‌های مالی و انسانی، منافع حمله نظامی برای سیاست‌مداران و اشغالگران فرانسوی اهمیت داشت. اما تبعات ویرانگر رویکرد پراگماتیسم از عرصه نظامی فراتر رفت و در زمینه فرهنگی، بی‌بندوباری اخلاقی، ابزارگرایی، بی‌توجهی به آرمان‌ها و تقدم منافع بر ارزش‌های انسانی را بر جای گذاشت.

درمجموع زبان، ادبیات و فرهنگ فرانسوی در دوران استعمار به سبب حمله تبلیغات سلطه‌طلبان به مثابه دستاوردی فرادست و برگزیده معرفی شد؛ تا آنجا که پژوهشگران و ادیبان عرب‌زبان افکار و اندیشه‌های خویش را به زبان فرانسوی بیان می‌کردند و زبان مادری خود، عربی، را وانهادند. بدین ترتیب، بازنمایی تصنعی و تفاوت‌گذارانه فرادستی و فرودستی غرب از شرق در جامعه زبانی، به مثابه یکی از شاخه‌های مهم در ادبیات تطبیقی، رخ داد.

۲-۳. اثرگذار فرادست و اثرپذیر فرودست

منصره بر این باور است که بازنمایی تصنعی و منطق تفاوت‌گذارانه فرادستی - فرودستی در حوزه ادبیات‌های اثرگذار و اثرپذیر وجود دارد. مرکزیت ادبیات‌های اروپایی (فرانسوی،

انگلیسی، هلندی، ایتالیایی و اسپانیایی) (مناصره، ۲۰۰۵: ۶۷) و اطلاق عنوان «اثرگذار مثبت» بر آن‌ها و «اثرپذیر منفی» بر ادبیات مشرق‌زمین (همان، ۶۹) دلیلی است که مناصره بدان استناد می‌کند. نژادپرستی، قوم‌محوری و دیگری‌سازی سرکوب‌گرایانه غرب در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی در قالب چنین باوری نمود می‌یابد که ادبیات اثرگذار بر ادبیات ملتی دیگر نمونه عالی به‌شمار می‌رود و ادبیات اثرپذیر نمره منفی و برچسب فرودست و ضعیف می‌گیرد: مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی مبتنی بر این است که تأثیرپذیر منفی [فرودست] است و تأثیرگذار مثبت [برتر] است. از این رهگذر، مطالعه روابط تأثیر و تأثر بین ادبیات عربی [در صورتی که تأثیرگذار باشد] و ادبیات اروپایی [چنانچه تأثیرپذیر باشد] در مکتب فرانسوی محلی از اعراب ندارد (همان‌جا).

مناصره برای فاش ساختن اروپامحوری پژوهش‌های تطبیقی از گذر تقابل‌های دوگانه دریدایی بدین نکته مهم اشاره می‌کند که تطبیق‌گران مکتب فرانسوی برای هدف خود (برساختن شرق و برتر نمایاندن خود) آثار اثرپذیر را بررسی نمی‌کنند تا ادبیات خود را ادبیات ضعیف و ادبیات ملل دیگر را برتر نشان ندهند.

مناصره در کنار پایگاه ارزشی‌ای که سلطه‌گستران مکتب فرانسوی از طریق مفهوم تأثیر و تأثر به‌وجود آورده‌اند و به تقسیم‌بندی عناصر مسلط فرادست و فرودست در حوزه مطالعات تطبیقی پرداخته‌اند، نسبت آن را باور دارد و معتقد است اثر ادبی صرفاً اثرپذیر نیست؛ بلکه اثربخش نیز هست. به عبارت دیگر، در همان برهه یا در طول سال‌هایی که اثرپذیر است و برچسب فرودست می‌گیرد، اثرگذار هم هست و برتر و فرادست شناخته می‌شود.

اثری که بتوان بر آن عنوان اثر فرادست و نمونه را به‌طور مطلق اطلاق کرد وجود ندارد؛ زیرا اثری که بر ادبیات ملت دیگری اثرگذار است پیش‌تر از ادبیات و متنی دیگر متأثر بوده است. به دیگر بیان، این جریان سلسله‌وار شکلی نسبی دارد و نباید به‌دنبال اثر برتر اصلی و نهایی گشت (همان، ۸۲).

۲-۲-۴. ترجمه و ادبیات تطبیقی

ترجمه^{۳۳} در پیدایش ادبیات ملل و روابط آن‌ها نقش دارد و حتی در ادبیات تطبیقی که از حوزه‌های مرتبط با ادبیات ملل است، جایگاهی مؤثر دارد (محمدی و امامی، ۱۳۹۰: ۷).



اهمیت ترجمه و نقش مترجمان در پیدایش و جهت‌گیری روابط فرهنگ و ادبیات ملل از مباحثی است که تطبیق‌گران و دانشوران همواره بدان توجه داشته‌اند و محل مناقشه بوده است. از این رو منصره واسطه‌ها (ترجمه‌ها) را چالشی در مسیر فعالیت‌های پژوهشی تطبیق‌گران برمی‌شمرد:

یکی از شرایط وارد شدن به قلمروی ادبیات تطبیقی آشنایی با چند زبان خارجی است؛ ولی خواندن آثار متنوع ادبی جهان به زبان اصلی کاری ناممکن است؛ مخصوصاً خانواده‌های زبانی که در مناطق دوردست تکلم می‌شوند، کار را بر پژوهشگر دشوار می‌کند. از این رو محقق - چه بخواهد چه نخواهد - نهایتاً مجبور است که به ترجمه اعتماد و تکیه کند و از متخصصان و ادیبانی که با زبان و ادبیات آن مرزوبوم آشنایی دارند یاری بجوید. در اینجا است که بالطبع هیچ زمینه‌ای برای شک و تردید نسبت به نقش مهم و حیاتی ترجمه و مترجمان در انتقال اندیشه‌ها، علوم، ادبیات و هنرهای جهانی باقی نمی‌گذارد. اما آنچه مشکل‌آفرین است، به موضع و گرایش این متخصصان و نحوه استقبال متن ترجمه‌شده مربوط می‌شود (منصره، ۲۰۰۵: ۷۲).

به‌واقع منصره ترجمه را ابزار انتقال اندیشه و فرهنگ ملتی به ملتی دیگر می‌داند. او تأثیر ترجمه را در زبان و فرهنگ مقصد مثبت/ منفی و اثرگذار/ بی‌اثر می‌خواند و مترجمان را در انتقال فرهنگی صاحب نقش برمی‌شمارد:

مترجم اندیشه‌هایی را که با نظام ایدئولوژیکی فرهنگی وی متناسب است، خواه به‌سبب ایدئولوژی سیاسی حاکم و خواه ایدئولوژی‌ای که مطلوب و دلخواه مترجم است، همچنین افکار و آرائی که با ادبیات ملی و بومی یا حتی باورهای شخصی مترجم سازگار است، به زبان و ادبیات مقصد منتقل می‌کند (همان، ۸۴).

ترجمه مستلزم انتخاب‌هایی از سوی مترجم است؛ انتخاب‌هایی که هم زبانی‌اند و هم اجتماعی. به دیگر بیان، ترجمه تنها بین دو مرز زبانی صورت نمی‌گیرد و معنا و مفهوم فقط حاصل جنبه‌های دستوری زبان نیست؛ بلکه مسائل اجتماعی نیز از مؤلفه‌های تعیین‌کننده در شکل‌گیری مفهوم متن است؛ بدین معنا که مترجمان براساس علاقه، سبک شخصی، ضرورت جامعه، تأثیر ناخودآگاهانه شرایط سیاسی - اجتماعی روزگار، احساس نیاز فردی یا احساس

نزدیکی به فکر و نگاه یک نویسنده یا شاعر دست به ترجمه می‌زنند و از این رهگذر ممکن است «عدم مطابقت میان متن مبدأ و متن مقصد و حذف مقصود و منظور مؤلف به دلایل [مذکور]» (همان، ۷۵) توسط مترجم رخ دهد و این مسئله‌ای است که مناصره آن را در مسیر پژوهش‌های تطبیقی مشکل‌ساز قلمداد می‌کند؛ زیرا اثر ترجمه‌شده تغییرات عمیق فرهنگی را در زبان مقصد می‌تواند به وجود آورد؛ از این رو تحکیم، بی‌تفاوتی یا برعکس اعتراض را ممکن است در پی داشته باشد. «ترجمه کردن یا به چاپ رساندن یک ترجمه فقط مد نظر قرار دادن عملیاتی از نوع زبانی نیست؛ بلکه گزینش تصمیمی است که تعادل فرهنگی و اجتماعی را نیز زیر سؤال می‌برد» (شورل، ۱۳۸۹: ۴۰). بنابراین تطبیق‌دهندگان بیش از هر چیزی باید در تحقیقاتشان برای این موضوع اهمیت قائل باشند و به آن پردازند که کدام ترجمه را بخوانند و بررسی کنند. ممکن است چندین متن ترجمه‌شده در همان زبان مورد ترجمه، آن‌هم فقط از یک متن مبدأ، با چندین گرایش مختلف وجود داشته باشد؛ در این صورت، رسالت تطبیق‌دهنده تکیه بر ترجمه خوب و برتر است: «شایسته است [در پژوهش‌های تطبیقی] بهترین ترجمه گزینش شود، همچنان‌که کنار گذاشتن ترجمه‌های نامطلوب، امری ضروری می‌نماید؛ زیرا گزینش ترجمه بد، مصادف با نقد تطبیقی اشتباه و فاقد ارزش است» (مناصره، ۲۰۰۵: ۷۵). ممکن است انسان فرض را بر این بگذارد که شناخت خوب زبان خارجی بهتر از ترجمه است؛ ولی تکیه بر ترجمه خوب متون، بسیار بهتر از تکیه بر شناخت ناکافی زبان بیگانه است.

۲-۲-۵. اختلاف زبانی، ابزار امپریالیسم غرب

مناصره اختلاف زبانی را ابزار پیش‌برد اهداف امپریالیستی اروپاییان قلمداد می‌کند که آن را آگاهانه و سامانمند در کشاکش‌های قدرت سیاسی به کار می‌گیرند:

ادبیات‌هایی که به یک زبان مشترک نوشته می‌شوند، مانند اثری که توسط یک الجزایری فرانسوی‌زبان نوشته شده با یک اثر که توسط یک فرانسوی‌الاصل نوشته شده، در حیطه پژوهش‌های تطبیقی قرار نمی‌گیرند؛ هرچند دو اثر با یکدیگر متفاوت باشند. به‌واقع شرط اختلاف زبانی در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی



در جهت به‌خدمت گرفتن کشورهای فرودست و تابع است نه پژوهشی پیرامون ملت‌هایی که ذاتاً با یکدیگر تفاوت دارند (منصره، ۲۰۰۵: ۶۹).

مرکزیت ادبیات‌های اروپایی (فرانسوی، انگلیسی، هلندی، ایتالیایی و اسپانیایی) (همان، ۶۷) و اطلاق عنوان «اثرگذار مثبت» بر آن‌ها و «اثرپذیر منفی» بر ادبیات مشرق‌زمین (همان، ۶۹) دلیلی است که منصره به آن استناد می‌کند. تطبیق‌دهندگان فرانسوی شرط اختلاف زبانی را اساس پژوهش‌های خود می‌دانند و بررسی دو اثر ادبی با زبان مشترک را، هرچند با فرهنگ و ملیت‌های متفاوت، رد می‌کنند. براساس مکتب فرانسه، ادبیات تطبیقی به چگونگی و ماهیت اثرگذاری و اثرپذیری نویسندگان و آثار ادبی ملت‌ها و زبان‌های گوناگون توجه دارد. لازمهٔ سنجش ادبیات ملت‌ها اثبات نوعی رابطهٔ تاریخی میان آن‌ها و اختلاف زبانی است. لذا از بررسی آثار ادبی دارای زبان مشترک، مثلاً ادبیات مغربی به زبان فرانسه و ادبیات فرانسوی به زبان فرانسوی، اجتناب می‌کنند. درمقابل عده‌ای همچون آیو شورل^{۳۴} معتقدند:

تفاوت‌های لغوی، ساختارهای جملات و ارجاعات فرهنگی همگی علائمی هستند که نشان می‌دهند متونی که به یک زبان نوشته شده‌اند می‌توانند برای خوانندگان به‌عنوان متون بیگانهٔ دخیل در یک سنت فرهنگی مشخص در نظر گرفته شوند. بنابراین مطالعهٔ یک گستره «X-آوایی» می‌تواند به‌درستی جزو وظایف کاری تطبیق‌گر باشد (۱۳۸۹: ۴۵).

از این نظرگاه، معیار انتخاب «ملیت» و «فرهنگ» است، نه صرفاً زبان. بررسی تطبیقی آثار نویسندگان هم‌زبان با فرهنگ‌ها و سنن گوناگون از مسائلی است که در حوزهٔ گستره‌های زبانی مطرح و با مباحثات پیچیده و انتقادات شدید مواجه شده است. از این رو این پرسش مطرح می‌شود: آیا تطبیق‌دهنده باید اولویت را به جامعهٔ زبانی بدهد یا به جامعهٔ فرهنگی. منصره ضمن آنکه اولویت را به جامعهٔ فرهنگی می‌دهد، فعالیت آن دسته از پژوهشگران را که اختلاف زبانی را شرط اساسی پژوهش‌های تطبیقی برمی‌شمرند، در خدمت امپریالیسم فرهنگی غرب می‌داند:

مکتب فرانسوی آثاری را که به زبان فرانسوی نوشته شده‌اند، اساس مطالعات تطبیقی می‌داند و سایر ادبیات‌های اروپایی را که به زبان‌های انگلیسی، هلندی، ایتالیایی و اسپانیایی نوشته شده‌اند، به‌سبب آنکه زبان کشورهای پیشرفته‌اند،

ادامه‌دهنده دو مکتب فرانسوی و امریکایی می‌خواند. از این رو به‌زعم پیروان آن، کشورهای عقب‌مانده صنعتی ادبیات واپس‌گرا و ضعیفی دارند و کشورهای پیشرفته صنعتی ادبیات ارزشمند و جهانی که درخور مطالعه و بررسی است (مناصره، ۲۰۰۵: ۶۷-۶۸).

البته اگر نخواهیم بگوییم این سخنان از جانب فردی از دیار مشرق‌زمین است که نگاهی کم‌ویش ناخوشایند به غرب دارد، شورل که استاد ادبیات تطبیقی و همگانی در دانشگاه سوربن است، پیش‌تر در کتاب *ادبیات تطبیقی*^{۳۵} (۱۹۸۹) ظهور خانواده‌های زبانی، همچون فرانسوی و انگلیسی، را دستاورد قدرت‌طلبی و سیاست‌های استعمارگرایانه اروپاییان تلقی کرده است: «تشکیل گستره‌های X-آوایی نمی‌تواند از مسائل به‌وجودآمده به‌خاطر سیاست‌های توسعه و گسترش استعمار دولت‌های اروپایی در عصر رنسانس و نیز به‌خاطر درپی بودن نهضت‌های استعمارزدایی و استقلال‌طلبی مجزا باشد» (شورل، ۱۳۸۹: ۴۶). مناصره در تأیید سخن پژوهشگرانی همچون شورل مبنی بر اینکه آثار ملیت‌های هم‌زبان به‌دلیل اختلافات فرهنگی گستره‌هایی برای تطبیق‌دهندگان‌اند، به ادبیات الجزایری و فرانسوی اشاره و بیان می‌کند که میان آثار الجزایری فرانسوی‌زبان و ادبیات فرانسوی تمایز وجود دارد. او در توضیح این ادعا به دو نکته اشاره می‌کند:

۱. فرانسه در ادبیات الجزایر تصویری منفی و ستیهنده دارد. غربیان بدین سبب تحقیقات در زمینه ادبیات الجزایری را در زمره پژوهش‌های تطبیقی قرار نداده‌اند؛ زیرا نگاه بدبینانه به فرانسه را مخالف با اهداف انسانی ادبیات تطبیقی برمی‌شمردند. درنظر داشته باشیم که بررسی «دشمن‌ستیزی در آثار ادبی» ملت‌ها بحثی جدا از بررسی مناسبات دو کشور و چرایی و پیامدهای ستیز آن‌هاست. برای نمونه تصویر بدبینانه و حس دشمنانه‌ای که ادیب معاصر فلسطینی در اثر خود به مخاطب القا می‌کند، انسانی، برپایه عدالت و مشروع است؛ زیرا صهیونیسم بیگانه‌ای است که سرزمین فلسطین و اموال مردم آن را به تاراج برده است. از این رو نابودی اسرائیل برابر است با دست یافتن فلسطینیان به حق خود (همان، ۷۲). مثال مناصره درباره آثار فرانسوی ستیز ادیبان الجزایری نیز صدق می‌کند. به‌راستی که دشمنی در خلأ اتفاق نمی‌افتد. فرانسویان ضمن اشغال سرزمین الجزایر، سیاستی را مبتنی بر اندیشه «غرب‌باوری»^{۳۶}، طرد «دین» و نفی «زبان عربی» درپیش گرفتند. درمقابل ملی‌گرایان الجزایری برای بازپس گرفتن داشته‌های خویش به



«بومی‌سازی»^{۳۷}، «تعریب»^{۳۸}، نکوهش «غرب‌زدگی»^{۳۹} و انعکاس تصویر واقعی فرانسویان و اهداف آنان همت گماشتند. هنگام بررسی تطبیقی دو اثر فرانسوی‌زبان که یکی تألیف نویسنده‌ای الجزایری و دیگری نوشته مؤلفی فرانسوی است، باید جریان سیاسی و ایدئولوژیکی موجود در آن‌ها را در نظر بگیریم. در این صورت، نه تنها مطالعه ما با اهداف بشردوستانه ادبیات تطبیقی مغایر نخواهد بود، بلکه راهگشای تطبیق‌دهنده در یافتن حقیقت و عرضه تصویر واقعی خلق و خو، سرگذشت و ارزش‌های فرهنگی ملتی به جهانیان خواهد بود.

۲. در متن با دو مقوله مواجهیم: «محتوا» و «زبان». اگر محتوا و زبان متن را یکی بدانیم، سخن افرادی را که معتقدند بررسی رمان فرانسوی فرانسوی‌زبان با رمان الجزایری فرانسوی‌زبان در حوزه پژوهش‌های تطبیقی قرار نمی‌گیرد، صحیح خواهیم دانست. اما آیا محتوای متن ادبی با ساختار زبانی آن یکی است؟ آیا روح و سیاق متن الجزایری فرانسوی است؟ پاسخ منفی است؛ زیرا چنان‌که گفتیم، نگاه ادیب الجزایری به فرانسه دشمن‌ستیزانه و با نگاه فرد فرانسوی‌الاصل به فرانسه مغایر است. متنی را که ادیبی الجزایری به زبان فرانسوی در مخالفت با فرانسویان نوشته است، در نظر می‌گیریم. اگر محتوا و زبان آن را یکی بدانیم، تضاد پیش می‌آید. محتوای آن تراوش‌های اندیشه بدبینانه و دشمن‌ستیزانه ادیبان الجزایری درباره فرانسویان است و زبان آن یگانگی با فرانسویان و پیروی از آنان را القا می‌کند. بنابراین متن به منزله «رود» و زبان فرانسوی به منزله «سطح رود» است. رود را از فعل و انفعالات سطح جدایی نیست؛ اما رود و سطح آن یکسان نیستند. با چنین نگرشی، رابطه اثرپذیری و اثرگذاری دو ملیت قابل انکار نیست (همان، ۷۳).

هدف منصره از چنین تمثیلی آن است که مدعای خود و هم‌کیشانش را مبنی بر اینکه دو اثر با زبان مشترک در گستره پژوهش‌های تطبیقی قرار می‌گیرند، اثبات کند به شرط آنکه مضمون و ارزش‌های فرهنگی متون مورد مطالعه مختلف باشد.

۲-۲-۶. تصویرشناسی

تطبیق‌دهندگان بازتاب اندیشه‌ها، و اوضاع اجتماعی، محیطی، سیاسی و فرهنگی کشورها و ملت‌ها را در ادبیات ملل دیگر به «علم تصویرشناسی»^{۴۰} تعبیر می‌کنند. آنان همواره موضع‌گیری‌های متفاوتی درباره «تصویرشناسی» داشته‌اند. برخی معتقدند تصاویر ارائه‌شده در آثار نویسنده یا هنرمند

صرفاً براساس واقعیت بیرونی صورت نمی‌گیرد؛ بلکه در ساخت و پرداخت تصاویر همواره بخشی از داوری‌ها و پیش‌داوری‌ها دخالت داشته و دارند. مناصره نیز جزو چنین تطبیق‌دهندگانی است. وی به سفرنامه‌های غربیان عنوان «آثار تخیلی» را اطلاق می‌کند و معتقد است:

هرچند بررسی‌های علمی پیرامون تصویرشناسی شرق عربی در سفرنامه‌های انگلیسی و فرانسوی‌زبان مفید است، اما در خلال این پژوهش‌ها تلاش‌های استعمارگرایانه غرب جهت تثبیت مرکزیت اروپا خودنمایی می‌کند. تصاویر خیالی‌ای که این نویسندگان از شرق به‌منظور ترویج اندیشه و فرهنگ غرب برتر، جهت تحقق اهداف استعمارگری خود، ترسیم نموده‌اند، موجب مخدوش شدن تصویر واقعی از شرق گشته است (۲۰۰۵: ۶۸).

مناصره شرق‌شناسی را واقعیتی فرهنگی و سیاسی و «پدیده‌ای تاریخی تابع استعمار» (همان، ۱۷) می‌خواند و معتقد است آن گاه که غرب درصدد آشنایی با فرهنگ شرق برآمد، شرق را به‌مثابه زمینی برای کاشت بذر استعمار نو دید؛ همچون اسرائیل در خاک فلسطین (ر.ک: همان، ۱۵-۱۶). به‌باور او، سفرنامه‌نویسان اروپایی که کشورهای مستعمره همچون الجزایر را در کتاب خود به‌تصویر کشیده‌اند، اهدافشان را که همان اروپامحوری در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است، در پس سخنان به‌ظاهر بشردوستانه و مطالبات ظلم‌ستیزانه‌شان پنهان ساخته و بر آن جامه عمل پوشانیده‌اند: «سفرنامه‌نویسان آلمانی ضمن آنکه خواستار حقوق برابر میان مردم الجزایر و فرانسویان مقیم این سرزمین و کاستن ظلم و ستیز فرانسویان علیه ملت الجزایر هستند، اما این اندیشه و باور را که مالکیت الجزایر حق فرانسوی‌هاست، ترویج داده‌اند» (همان، ۶۹).

۳. نتیجه

روش و رویکرد عزالدین مناصره یافتن پیوند میان ادبیات و مسائل سیاسی و فرهنگی است. به‌عقیده او، ایدئولوژی‌ای که در جامعه طبقاتی به‌وجود می‌آید، به نفع طبقه بالا عمل می‌کند و سبب ایجاد جهان تک‌قطبی‌ای می‌شود که سیاست و قدرت در آن محور است و در حیطه فرهنگی نیز تمدن غالب و برتر به‌شمار می‌آید؛ یعنی در این جهان، ایدئولوژی و فرهنگ،



ابزاری در خدمت نظام سرمایه‌داری حاکم است و رشد تکنولوژی خصوصاً در زمینه آثار هنری، رسانه و وسایل ارتباط جمعی به قدرت‌های جهانی کمک می‌کند تا بتوانند افکار و اعتقادات خود را در قالب فرهنگ و هنر تثبیت کنند و توده‌های مردم را تابع بی‌چون‌وچرای اهداف خود نمایند. خاستگاه چنین تفکری دو عامل متفاوت است: غرب (فراست) و شرق (فروست). مؤلف با نگاهی ساختارشکنانه این نظام دوقطبی کاذب را در حوزه ادبیات تطبیقی، به مثابه یکی از عرصه‌های تجلی فرهنگ، واسازی می‌کند و نشان می‌دهد. او سعی دارد ادعای سلطه‌گری غرب را در این حوزه ادبی که با ادعای حقیقت و یگانگی ادبیات خود را فراست و برتر جلوه می‌دهد و ادبیات مشرق‌زمین را ضعیف و فروست، براندازد.

از نظر منصهره، ادبیات اروپایی مرکز ادبیات تطبیقی است و ادبیات ملت‌های مشرق‌زمین در حاشیه است و بعضاً نادیده انگاشته می‌شود. این امری است که غرب درصدد است به یاری آن در جریان «دیگری‌سازی» و حذف دیگری فروست به معنا و هویتی منسجم دست یابد. بدین ترتیب، پژوهش‌های تطبیقی با قدرت پیوند می‌یابند که نتیجه آن نادیده گرفتن ادبیات شرق و پایین‌تر دانستن جایگاه آن از غرب در سیر پیشرفت و تکامل است.

غرب‌گرایی و فراتر از آن - آن‌چنان که منصهره تعبیر می‌کند - «عشق به غرب و غربی بودن» موجب به‌وجود آمدن ادبیات فرانکوفونی و آنگلوآفونی در کشورهای عرب‌زبان مستعمره از جمله الجزایر شده است؛ چنان‌که بسیاری از تطبیق‌دهندگان زبان عربی را وانهاده و به زبان فرانسوی سخن می‌گویند و می‌نویسند. نژادپرستی، قوم‌محوری و دیگری‌سازی سرکوب‌گرایانه غرب در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی دارای چنین باوری است که ادبیات‌های اروپایی (فرانسوی، انگلیسی، هلندی، ایتالیایی و اسپانیایی) همواره اثرگذار و نمونه عالی به‌شمار می‌روند و ادبیات کشورهای جهان‌سومی پیوسته «اثرپذیر» و دارای نمره منفی است. تطبیق‌دهندگان مکتب فرانسوی برای تحقق هدف خود (برساختن شرق و برتر نمایاندن خود) از بررسی آثار اروپایی اثرپذیر خودداری می‌کنند تا ادبیات خود را ادبیات ضعیف و ادبیات ملل دیگر را برتر نشان ندهند. بیگانه‌سازی ترجمه و نادیده انگاشتن ارزش‌های غالب فرهنگی متن مقصد دستاویزی دیگر برای پیش‌برد اهداف غرب است. بدین منظور، مؤلف بر بومی‌گرایی ترجمه و برگردان آثار ادبی مطابق با ارزش‌های ایدئولوژیکی فرهنگ مقصد تأکید می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. عزالدین مناصره در سال ۱۹۴۶م در ناحیه بنی‌نعم، از توابع الخلیل فلسطین، به دنیا آمد. پس از فراگیری علوم اولیه در الخلیل برای ادامه تحصیل به قاهره رفت؛ اما اشغالگران اسرائیلی از آن زمان تاکنون به او اجازه بازگشتن به خاک وطنش را نداده‌اند (القیصری، ۲۰۰۶: ۲۱۳). مناصره تحصیلات اولیه دانشگاهی خود را در قاهره به پایان رساند و سپس تحصیلاتش را در مرحله فوق لیسانس و دکترا در دانشگاه صوفیا (بلغارستان) تکمیل کرد. وی از سال ۱۹۹۵م تاکنون استاد ادبیات تطبیقی و نقد معاصر در دانشگاه فیلادفیای اردن است (محدلی، ۱۹۸۷: ۱۴).
۲. ایدئولوژی (ideologie) عبارت است از نظامی از هنجارها، ارزش‌ها، باورها و جهان‌بینی‌ها که نگرش‌های اجتماعی - سیاسی و اعمال یک گروه، یک طبقه اجتماعی یا جامعه را در حکم یک کل هدایت می‌کند (فتوحی، ۱۳۸۸: ۳).

3. Jacques Derrida

۴. المناقفة والنقد المقارن
۵. النقد الثقافي المقارن؛ منظور جدلی تفکیکی
۶. الهویات والتعددية الغویة؛ قرائات فی ضوء النقد الثقافي المقارن
۷. المسئلة الأمازیغیة فی الجزائر و المغرب؛ إشکالیة التعددية اللغویة
۸. «بیان الأدب المقارن: إشکالیات الحدود»
۹. «ادوارد سعید و النقد الثقافي المقارن: قراءة طباقیة»
۱۰. الثقافة و الامبریالیة.

11. Orientalism

۱۲. النقد الثقافي: قراءة فی الأنساق الثقافية العربیة
۱۳. مدخل فی نظریة النقد الثقافي المقارن
۱۴. آفاق الأدب المقارن: عربیاً و عالمیاً
۱۵. الفلسطینیون والأدب المقارن: روجی الخالدي، إدوارد سعید، عزالدین المناصرة، حسام

16. Déconstruction
17. Feminis
18. Marxism
19. post - colonial
20. post - structuralism
21. Michel Foucault
22. Roland Barthes
23. mythologizing

۲۴. فضایا فکریة

25. Paul Van Tieghem
26. Marius-François Guyard
27. René Wellek
28. bourgeoisie

۲۹. آثار نگاشته شده به زبان فرانسوی توسط نویسندگان فرانسوی یا فرانسوی‌زبان.

۳۰. آثار نگاشته شده به زبان انگلیسی توسط نویسندگان انگلیسی یا انگلیسی‌زبان.

31. pragmatism
32. westernization



33. translation
34. Yves Chevreil
35. *La Litterature Comparee*, Preface de: Marius F. Guyard, Que Sais-Je, 4e edition: Paris, 1989.
36. west belief
37. domestication
38. definition
39. westernization
40. imagology

منابع

- ابن‌بادیس، عبدالحمید (۱۳۶۸). *مؤلفات عبدالحمید ابن‌بادیس*. اعداد و تصنیف عمار الطالبی. دمشق: دار الیقظة العربیة.
- احمدی، بابک (۱۳۸۹). *ساختار و تأویل متن*. ج ۱۲. تهران: نشر مرکز.
- جلالی، بومدین (۲۰۰۸). «اهتمامات الأدب المقارن في الجزائر». *التبيين*. العدد ۲۹. صص ۱۷-۳۸.
- جمال‌الدین، محمدسعید (۱۳۸۹). *ادبیات تطبیقی؛ پژوهشی تطبیقی در ادبیات عربی و فارسی*. ترجمه سعید حسام‌پور و حسین کیانی. شیراز: دانشگاه شیراز.
- حنون، عبدالمجید (۲۰۰۴). «أبو العید دودو و الأدب المقارن في الجزائر». *مجلة اللغة العربیة، المجلس الأعلى للغة العربیة بالجزائر*. العدد الخاص. صص ۱۱۱-۱۲۱.
- الخطیب، حسام (۱۹۹۹). *آفاق الأدب المقارن عربیاً و عالمیاً*. دمشق: دارالفکر.
- زینی‌وند، تورج و روزین نادری (۱۳۹۶). «ادبیات تطبیقی در الجزایر؛ از استعمار تا بهار سیاسی». *دوفصلنامه علمی- پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. ۵. ش ۳. صص ۱۵۱-۱۷۵.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۲). *فرهنگ و امپریالیسم*. ترجمه اکبر افسری. تهران: ققنوس.
- _____ (۲۰۰۴). *تأملات حول المنفى*. ترجمه نادر دیب. بیروت: دارالآداب.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۸). *نقد ادبی*. ج ۳. تهران: میترا.
- شورل، آیو (۱۳۸۹). *ادبیات تطبیقی*. ترجمه طهمورث ساجدی. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- ضیمران، محمد (۱۳۷۹). *ژاک دریدا و متافیزیک حضور*. تهران: هرمس.
- غفاری، محمد (۱۳۸۸). «دیفرانس در اندیشه ژاک دریدا». *کتاب ماه ادبیات*. س ۳. ش ۱۴۷. صص ۲۰-۲۳.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۸). «بازتاب ایدئولوژی در سبک و گفتار». *کاروند پارسی*.
- القیصری، فیصل صالح (۲۰۰۶). *بنیة القصيدة في شعر عزالدین المنصورة*. عمان: دار مجد لاوی.

www.karsi.blogfa.com

- محمدی، ابراهیم و حسن امامی (۱۳۹۰). «کارکردهای ترجمه در حوزه ادبیات ملل؛ با تکیه بر ادبیات فارسی و عربی». فصلنامه مطالعات ترجمه. س. ۹. ش. ۳۳. صص ۷-۲۲.
- محیدلی، فوزی (۱۹۸۷). تحول یومی إلى شعر أسطوري. بیروت: المؤسسة العربية للدراسة و النشر.
- مناصره، عزالدین (۱۹۸۸). المثاقفة والنقد المقارن. عمان: دارالکرمل.
- _____ (۲۰۰۵). النقد الثقافي المقارن؛ منظور جدلي تفكيكي. عمان- اردن: دار مجد لاوي.
- موسی‌آبادی، علیرضا و شعیب بهمن (۱۳۹۲). «پراگماتیسم و سیاست: بررسی و نقد پراگماتیسم در قلمرو سیاست و حکومت». فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا. د. ۲. ش. ۵. صص ۸۹-۱۲۳.
- نادری، روزین (۱۳۹۷). اصول و مبادی نقد فرهنگی از دیدگاه عزالدین المناصره. رساله دکتری. استاد راهنما تورج زینی‌وند. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه رازی کرمانشاه.